

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در ادامه مطالبِ مرحوم نائینی صحبت به این جا رسید که در هیچ کدام از دو جهتی که ایشان (در فرق بین قضایای خارجی و حقیقه) فرمودند تفاوتی وجود ندارد.

مطلب سومی که ایشان به عنوان مقدمه برای بحث واجب مطلق و مشروط می‌فرمایند، مساله تعلق جعل است به حکم یا سبب یا مسبب در قضایای حقیقه،

صحبتی از قبل در بین اعلام بوده که مجعولیت و جعل شارع در مقام انشاء متعلق به چه چیز خواهد بود. وقتی که شارع حرمت را برای خمر جعل می‌کند در این جا شارع چه عملی را انجام می‌دهد که ما از این کار و عمل شارع حرمت خمر رامی‌فهمیم؟ شارع در نفس خود چه عمل و فعلی را انجام می‌دهد؟

این مساله‌ای است که از سابق نسبت به این

قضیه بوده، البته این مساله خیلی هم بی فایده نیست،  
گرچه خود ایشان [مرحوم کاظمی] که مقرر مطالب  
مرحوم نائینی هستند (من از آن تقریرات، مطالب  
نائینی را می گویم و مطالب راجع به آقای خوئی را از  
تقریرات مرحوم آقا نقل می کنم) منتهی نه الان بلکه  
بعد از بیان مساله.

مرحوم کاظمی می فرمایند که بطور کلی صحبت  
در این که جعل به چه چیزی تعلق می گیرد در این  
جا چندان مهم نیست چون به بحث ما ارتباطی ندارد  
و مشخص است که به قضیه حقیقه برمی گردد.

ولی نه این بحث مفیدی است در باب اصل  
مُثَبِّت در استصحاب به درد می خورد که شارع جعل  
حکم کرده یا جعل تسبب یا مسبب، آن جا ما  
می توانیم از این مساله استفاده کنیم و آنچه را که  
راجع به اصل مثبت در آنجا صحبت شده که خب  
طبعا مورد نظر نیست و خیلی از مسائلی را که بعنوان  
اصل مثبت رد شده ما آنها را قبول داریم و هیچ  
اشکالی از نقطه نظر تعلق جعل به آنها ما نمی بینیم.  
صحبت در این است که شارع در مقام انشاء چه  
مساله‌ای را لحاظ کرده و چه مطلبی را در نظر گرفته؟

در بحث دیروز عرض شد که آن انشائی را که شارع می‌کند با منشأ نمی‌تواند اختلاف داشته باشد یعنی بین انشاء و منشأ نمی‌شود اختلاف باشد از این نقطه نظر اگر یک اختلافی وجود داشته باشد برمی‌گردد به وجود موضوع و در قضایای حقیقیه این مساله لحاظ می‌شود نه در قضایای خارجی، چون در قضایای خارجی خود موضوع وجود دارد وقتی که موضوع وجود داشت یعنی در نقطه نظر علمی شارع، مولا آن انشاء را بر اساس همان موضوعی که وجود دارد القاء می‌کند، به آن فرد می‌گوید چون الان من می‌دانم که موضوع برای اکرام محقق است لذا يجب علیک الاکرام باید این عمل و این اکرام و این وجود و این حکم نسبت به تو محقق بشود، ولی در قضایای حقیقیه موضوع وجود ندارد. لذا انشائی که مولا می‌کند از الان تعلق می‌گیرد به یک امری که آن امر یک سال یا یک ماه دیگر با این شرایط باید اتفاق بیفتد. از این نقطه نظر بین انشاء و منشأ در این جا نمی‌شود فرق گذاشت اشکالی ندارد.

ولی در قضایای خارجی همان نفس وجود  
موضوع باید همراه با انشاء در زمان انشاء تحقق  
خارجی داشته باشد که آن عبارت است از علم،  
همین علم مولا نسبت به موضوع خارجی خودش  
وجود فعلی موضوع است و انشاء هم طبعاً به جنبه  
علمی مولا تعلق می‌گیرد البته این که من بحث دیروز  
را تکرار می‌کنم به خاطر تتمه‌ای است که در بحث  
امروز مربوط به این قضیه می‌شود و اشکالی که به  
مرحوم نائینی از این نقطه نظر وارد است.

در صحبت دیروز و تتمه امروز به این نحو ما  
این مطلب را عرض می‌کنیم: آنچه را که گفتند که  
بین انشاء و منشاء نبایستی فرق و اختلاف وجود  
داشته باشد این است که انشائی که مولا می‌کند به  
هیئت وجوب متعلق انشائش و منشأش که عبارت  
است از نفس وجوب و حکمی که تعلق گرفته است  
بر آن فرد، بین این دو نباید افتراق و فصل باشد، که  
من الان حکم به انشاء بکنم و بگویم که واجب است  
و این واجب بودن را که انشاء می‌کنم يجب علیک،  
این حکم الزام فردا متعلق به آن شخص بشود کأن از  
امروز تا فردا هیچ قضیه‌ای اتفاق نیفتاده است فقط

یک جمله‌ای از دهان مولا خارج شده و آن جمله بی محتوا و بی مفهوم است و الزامی که مترتب بر این جمله است فردا دامن گیر مخاطب و عبد در مقام امتثال بشود.

این مساله است که می‌گویند بین انشاء و منشأ نمی‌شود فاصله باشد چرا نمی‌شود؟ زیرا وقتی که مولا انشاء را ابراز می‌کند قبل از ابراز انشاء، الزام را در وجود خود محقق می‌کند بعد آن الزام را به زبان می‌آورد، قبل از این که مولا در نفس خود الزام وجود علمی و ذهنی و نفسی بدهد نمی‌تواند او را به زبان بیاورد قبل از این که من این حقیقت را در وجود خودم محقق کنم نمی‌توانم بگویم که آقا برو این کار را بکن. پس این که می‌گویم آقا برو این کار را بکن این برو این کار را بکن اول از نقطه نظر علیت در نفس من انجام شده، بعد آن زبان من به عنوان معلولیت و مسببیت به دنبال او در مقام ابراز است.

لذا اگر شما علم بر آن جنبه انشاء در نفس مولا داشته باشید ولیکن هنوز مولا انشاء را به زبان نیاورده است شما به جهاتی واجب است که نسبت به اتیان

متعلق انشاء اقدام کنید گرچه هنوز مولا به مصلحتی از مصالح انشاء را به زبان نیاورده و نگفته ، نگفتن این قضیه به خاطر عدم حضور وقت فعل نیست، اگر به خاطر این باشد انسان باید صبر کند هر وقت فعل وقتش رسید چهار روز پنج روز ده روز دیگر، بایستی اتیان کند یعنی مولا آن موقع به زبان می آورد، دلیل ندارد که کتمان کند.

ولی یک وقتی انسان می داند که مولا این مطلب را انشاء کرده است انشاء نفسی را می داند انجام شده است، منتهی طبق بحث آقایان حالا بواسطه عدوان ظالمین یا حوادث طبیعی و سماوی یا بواسطه امور دیگر مقام بلاغ برای انسان حاصل نشده است، لذا مقام فقدان نص و اجمال نص و تعارض نص در این مساله مطرح می شود که می گویند چون مقام بلاغ، حصول خارجی پیدا نکرده است از این نقطه نظر، مساله عقاب بلا بیان است و مجرای اباحه و این ها است.

ولکن در همان جا اگر نظر رفقا باشد ما عرض کردیم که آن جا که قاعده عقاب بلا بیان است ، منظور از بیان، بیان لفظی پای تخته ای نیست، بلکه مقام

عقاب بلا ادراک و علم مکلف است، نسبت به تکلیف چه مولا پای تخته تکلیف را نوشته باشد یا این که به یک نفر گفته باشد که برو به این بگو و شما شنیدی که می گوید برو بگو و آن شخص یادش برود که به شما بگوید آیا می توانید بگویید چون مولا به او گفته برو بگو و آن نیامده به من بگوید مقام بلاغ در این جا محقق نشده است؟

مقام بلاغ محقق شده، گوش شما شنید که مولا به آن شخص می گوید به زید بگو فلان کار را انجام بده یا این که باید زید برود فلان کار را انجام بدهد، شنیدی که به او این حرف را می زند بدون این که مطلب به گوش شما برسد به شما بگوید از یک راهی به این اراده مولا (نه اراده احتمالی و اشتراطی و تعلیقی به اراده جدی مولا بر اتیان یک مساله) علم پیدا کردی و هو بلاغ، این بلاغ است پس بلاغ چیست؟ مگر حتما بایستی بلاغ را در بلندگو بگویند و توی مدرسه فیضیه بیچد؟ مگر باید از رادیو و تلویزیون گفته بشود (البته صدا و سیما تلویزیون اشتباه است) یا این که بایستی در روزنامه ها و این

چیزها گفته بشود همین که علم پیدا می شود مساله تمام است.

پس بنابراین قاعده عَقْلًا که می فرمایند قبح عقاب بلا بیان، نه منظور بیان بعنوان ابراز به این کیفیت متعارف است، بلکه بیان یعنی روشن شدن، حالا این روشن شدن مساله یا بواسطه علم تفصیلی است یا علم اجمالی در مقام تعارض نصین علم اجمالی که یکی از این دوتا بوده یا در مقام فقدان نص، اگر شما علم پیدا کنید بر این که قطعاً حکم الزامی بر این قضیه بوده ولی الان این مساله منتفی است نمی دانید که این مساله چیست؟

مثلاً فرض کنید من باب مثال یک مطلبی را اطلاع پیدا می کنید که امام علیه السلام در مورد فلان مال این مطلب را فرمودند اما مقدارش تعیین نشده راوی یادش رفت بگوید یا گفته که من نمی دانم چقدر بوده امام علیه السلام فرموده باید برای این مال زکات یا خمس داده بشود یا این مقدار باید به فقرا صدقه داده شود، یا فرموده اگر این کار را انجام بدهی کفاره اش این مقدار است ولیکن میزانش را من فراموش کردم و نتوانستم بگویم در این جا

نمی توانیم بگوییم چون راوی بیان نکرده ما هیچ کاره هستیم، بلکه مکلف آن میزان احتیاطی را که احساس می کند در مقام احتیاط انشاءالله رفع تکلیف شده باید انجام بدهد چون حکم الزامی بر مساله به گوش مکلف رسیده، خصوصیاتش نرسیده که چه خصوصیتی دارد مقدارش چیست و امثال ذلک این فرق می کند تا این که اصلا بطور کلی خود حکم الزامی هم به مکلف نرسیده باشد و این مساله در مقام فقدان نص و اجمال نص و تعارض نص که مرحوم شیخ و خود مرحوم آخوند تقسیم کردند، آن جاها این قضیه بدرد می خورد و این که آمدند در بسیاری از موارد احتیاط را کنار گذاشتند و به واسطه همین قضیه قائل به براءت شدند همان طوری که قبلا عرض کردیم محل احتیاط است و جای براءت در آن موارد نیست مگر در آن جایی که اصل مساله به نحو اجمال باشد و انسان بطور کلی اصلا نداند که قضیه چیست، مساله مشکوک باشد خب آن جا طبعاً تکلیفی هم بر انسان مترتب نمی شود. اما این که بخواهد حتی با وجود علم اجمالی بواسطه اجمال،

قائل به قواعد احتیاط و توقف شود و حکم را کنار بگذارد، این جا جای آن مسائل نخواهد بود.

پس بنابراین انشائی را که مولا می خواهد بکند ابتداء آن حکم منشاء را که عبارت است از وجوب یا استحباب یا کراهت یا حرمت در هر حال جنبه فعلی دارد چه آن حکم فعلی باشد یا استقبالی وقتی که مولا می گوید اضرب زیدا همین الان بزن ما باید بدانیم که منشاء در نفس مولا علی کل حال وجودش وجود فعلی است و بین انشاء و منشأ تفاوتی نیست.

و فرق این انشاء و منشأ تکوینی و بین انشاء و منشأ تشریحی این است که از نقطه نظر تکوینی انفکاک بین منشأ تکوینی با انشاء نفسی مولا معنا ندارد وقتی که مولا می گوید **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا**

**أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** ﴿یس، ۸۲﴾ به مجرد انشاء کُن تکوینی در نفس مولا آن یكون حاصل خواهد شد، و هیچ اندازه حتی به اندازه سرسوزنی و لمحهای بین انشاء و منشأ تفاوتی نیست، به مجرد اراده امام علیه السلام بر شهادت دادن حجرالاسود، دیگر فاصله ای بین اراده و شهادت نیست. نفس امام علیه السلام او را به صدا در می آورد و این مساله را

ادراک می‌کند و موجب تحقق امر خارج است و فصلی بین اراده و تحقق امر خارج نیست دیگر همه تکوینی است همین که امام علیه‌السلام در نفس خود اراده بر آن شهادت دادنِ حصا و سنگ‌ریزه‌ها را می‌کند، این مساله حاصل خواهد شد.

نفس اراده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تنصیف ماه که شق القمر محقق شده است با وجود خارجی آن هیچ گونه اختلافی ندارد. امروزه این طور خیال می‌کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد و دو رکعت نماز خواند و دست‌ها را به دعا برداشت خدایا این تقاضای مشرکین از ما برای اثبات رسالت تنصیف قمر است و تو این معجزه را برای ما نشان بده بعد که حضرت از آن چیزها فارغ شد یک دفعه چند دقیقه‌ای گذشت و همه نگاه کردند دیدند ماه دو نصف شد پنج دقیقه طول کشید تا جبرائیل و ملائکه این حرف را به خدا برسانند و عوالم را یکی یکی رد کنند تا به آنجا برسد با سرعت نور که سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است یکی یکی این ملک بدهد به آن ملک بالایی و بالایی هم به آن بالایی تا به خدا

رسید پنج دقیقه طول کشید که این حرف به خدا رسید خدا هم فرض کنید که گفت یک مقدار راجع به آن فکر کنیم ببینیم می‌توانیم انجام بدهیم ندهیم به پیغمبر صلی الله علیه وآله چه بگوییم اوضاع کرات به هم می‌ریزد حالا یک کاریش می‌کنیم بعد از آن جا خدا اشاره کرد و این ماه را دو نصف کرد!!

نه، این‌ها همه تخیلات و توهمات ماست که ما مساله ولایت را متوجه نشدیم و ولایت تکوینی را نفهمیده‌ایم و آمده‌ایم و اعجاز پیامبران را به این کیفیت حمل کرده‌ایم این‌ها می‌ایستند دعا می‌کنند یا دعایشان مستجاب می‌شود یا نمی‌شود فقط همین دیگر بیش از این کاری نمی‌کنند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله که تنصیف قمر را در مقام انشاء اول به او وجود ذهنی داد، نه این که نگاه کند به آن قمر، قبل از این که به قمر نگاه کند و با دست اشاره کند این قمر بالعرض است به این قمر معلوم بالعرض یک صورت معلوم بالذات که همان صورت ذهنیه و نفسیه اوست وقتی در وجود او تحقق پیدا کرد آن صورت قمریه ذهنی را نصف کرد با نصف شدن آن صورت ذهنیه معلوم بالذات قمر

خارجی نصف شد یعنی وقتی که ولیّ خدا اراده می کند بر انجام یک چیز، صورت ملکوتی (که این صورت مادی تحت الشعاع و معلول صورت ملکوتی است) را دو نصف می کند، تخلف معلول از علت هم عقلاً جایز نیست.

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله نشست که ملائکه استدعای ایشان را چند دقیقه با سرعت نور ببرند بالا و بالا و آنجا تصمیم گیری شود مسأله در انشاء تشریحی هم هست از این جهت بین انشاء تکوینی و تشریحی فرقی نیست وقتی که شارع حرمت خمر را انشاء می کند در قضیه خارجیّه بنا بر مبنای ایشان می گوئیم وقتی می گوید الان زید را بزن نه چند روز دیگر این در نفس مولا ضرب زید به نحو وجوب، الان تحقق پیدا کرد این تحقق را با ضرب زید اعلان می کند ولی صحبت در این است که بین وجود خارجی منشأ که ضرب زید باشد با منشأ نفس مولا آیا فاصله نیست؟ حداقل شما بگوئید دو ثانیه، خب دو ثانیه هم فاصله است شما بگوئید سه ثانیه است وقتی که می گوید ضرب زید تا بیاید شلاق را

بردارد و بگردد فرض کنید روی طاقچه است تا برود  
بیاورد یک دقیقه می شود خوب این که فاصله شد یک  
ثانیه فاصله بشود یا یک دقیقه یا ده دقیقه یا یک هفته  
چه تفاوتی می کند؟

چطور شما در قضیه خارجیہ گفتید که بین انشاء  
و منشأ در نفس مولا فاصله نیست بین وجود خارجی  
منشأ که همان وجوب اکرام باشد ولی بین انشاء و  
منشأ با وجود خارجی قضایای حقیقیہ فاصله است!!  
از کجا شما این حرف را می زنید؟ این که یکی شد  
اصلاً نمی شود نباشد چه فرق می کند که فاصله شش  
ماهه باشد یا دو ثانیه هر دو فاصله است فاصله، فاصله  
است چه تفاوت می کند اگر شما می گوید آن که در  
نفس مولا است که دیگر فرق نمی کند هر دویش یکی  
است مولا هم در قضیه خارجیہ می گوید اضرب الان  
زیدا یعنی این ایجاب را در نفس خودش بوجود  
آورد هم در قضیه حقیقیہ که می گوید اکرم زیدا ان  
جاء در هر دوی این ها همین است اکرم زیدا که  
می گوید ایجابی که در نفسش بوجود می آورد چه  
فرقی می کند؟ هر دوی آن ها ایجاب است هر دو  
می گوید من حکم به وجوب کردم من حکم به

و جوب کردم برای ضرب الان من حکم به و جوب کردم برای ضرب زید یک هفته دیگر این که یکی شد من حکم به و جوب کردم برای ضرب در صورتی که تخطی کند و کار خلاف انجام بدهد از نظر خارجی هم که هیچ فرقی نکرد من حکم به وجود کردم الان تا این که در خارج بخواهد انجام شود یک دقیقه، سی ثانیه طول می کشد من حکم به و جوب ضرب کردم برای دو روز دیگر این همان است چه تفاوتی کرد.

پس این که ایشان می فرمایند بین قضیه خارجی و حقیقه در وجود خارجی منشاء فرق است در قضیه حقیقه وجود خارجی منشاء که و جوب اکرام باشد فاصله می افتد با مقام انشاء و لکن در وجود منشاء خارجی در قضایای خارجی فاصله محال است این مساله هم مورد تایید نیست.

البته ما نرسیدیم به جهت مسببت، این مقدمه شد برای همان جهت مسببت. این که می گویند جعل به تسبیب خورده یا به حکم، ماند.

آخر، صحبت در این است که این مطالب از

ناحیه افرادی مطرح می‌شود [که فلسفه نخوانده‌اند]  
فهم این مطالب مستلزم فلسفه است من نمی‌فهمم  
چه جوری می‌شود؟ درک نمی‌توانم بکنم، آخر شما  
که می‌آید بین قضیه تکوینیه و خارجییه فرق  
می‌گذارید، قضیه تکوینیه اصلا به اصل فلسفه و  
کیفیت تصور وجود در نفس برمی‌گردد، با این  
چیزها که نمی‌شود آدم این‌ها را بفهمد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ